۴۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۱۶)

۴۴. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۱۱/۱۶) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۱۶ بهمن ماه ۱۴۰۱ موضوع : مرادف از عدم علم در روایت ابن خلّاد

- پیش‌گفتار(چکیده)
- بررسی اطلاق روایت زهری در اجزاء صوم یوم الشک و تقیید روایت ابن خلاد در عدم اجزاء
- اعاده فضلیتی در روایت ابن خلاد
- عدم رؤیت در آسمان صاف و ارشاد به علم عرفی به بقاء شعبان در روایت ابن خلاد
- عدم رؤیت در آسمان صاف و یقین به بقاء شعبان در کلام صاحب حدائق
- وجود احتمال عقلائی پایه در هوای صاف
- نفی احتمال عقلائی در روایت ابن خلاد و حمل آن بر شک بالفعل
- نقش همبافته احتمال و محتمل در احتمالات عقلائی

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
مراد از عدم علم در روایت ابن خلاّد

موضوعات فرعی:
احتمال عقلائی رؤیت در هوای صاف
حمل رواية ابن خلاد بر وجود شک بالفعل
عدم شک بالفعل و جواز احتیاط استحبابی عام در روایت ابن خلاد

بررسی اطلاق روایت زهری در اجزاء صوم یوم الشک و تقیید روایت ابن خالد در عدم اجزاء

باب پنجم بودیم، روایات را تا روایت دوازدهم خواندیم که روایت ابن خالد بود. روایت سیزدهم و باب ششم را میخواستم عرض کنم؛ دو مطلب را افاده فرمودند و من به آنها اشاره میکنم. از این فرمایش معلوم میشود که اگر ذیل روایت ابن خالد بیشتر صحبت شود، جا دارد. در این برگهای که به من دادند، سه مطلب هست. به سومی آن بعداً میرسیم.

مطلب اول این است: فرمودند ما روایت زهری را دلیل گرفتیم بر توضیح روایت ابن خالد، در حالی که برعکس است چون روایت ابن خالد مقید و روایت زهری مطلق است؛ لذا طبق قانون حمل مطلق بر مقید، برعکس میشود.

> **عن الزهري، عن علي بن الحسين عليه السلام (في حديث طويل) قال وصوم يوم الشك أمرنا به ونهينا عنه، أمرنا به أن نصومه مع صيام شعبان، ونهينا عنه أن ينفرد الرجل بصيامه في اليوم الذي يشك فيه الناس، فقلت له: جعلت فداك فإن لم يكن صام من شعبان شيئا كيف يصنع؟ قال: ينوي ليلة الشك أنه صائم من شعبان، فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه، وإن كان من شعبان لم يضره، فقلت: وكيف يجزي صوم تطوع عن فريضة؟ فقال: لو أن رجلا صام يوما من شهر رمضان تطوعا وهو لا يعلم أنه من شهر رمضان ثم علم بذلك لأجزأ عنه، لان الفرض إنما وقع على اليوم بعينه[1]**

میگوید روز یوم الشک مطلقاً مجزی است. چه علت و شبهه باشد و چه نباشد. اما روایت معمر طبق ظاهر اولیاش، اخص مطلق است. این روایت میگوید اگر علت و شبههای نباشد، روز یوم الشک مجزی نیست. خب آن روایت میگوید چه باشد و چه نباشد مجزی است، این روایت میگوید اگر علت و شبههای نباشد، مجزی نیست. پس طبق حمل مطلق بر مقید از آن بخش روایت زهری دست بر میدارد. این فرمایش ایشان در حمل مطلق بر مقید بود.

شاگرد: با تفسیری که شما فرمودید....

استاد: البته خودشان احتمالش را دادهاند که منظور شما تاویل بوده است؟! ببینید حضرت دنبالهٔ آن مطلق، علتی را آوردهاند که آن علت شامل مورد مقید هم هست. العلة تعمم و تخصص. حضرت فرمودند: «ان الفرض وقع علی الیوم بعینه». چون «وقع علی الیوم بعینه»، پس اعم از این است که شب‌ه باشد یا نباشد. اگر بنا شد استدلال منطقی کنیم، به این صورت می‌گوییم. بنابراین اینجا دیگر نص در اطلاق می‌شود. مطلقی نیست که آن را بر مقید حمل کنیم. تعلیل در مطلق، به‌گونه‌ای‌که شامل همهٔ قیود مطلق می‌شود؛ علتی برای مطلق است باطلاقه؛ این علت تعمم و تخصص.

شاگرد: یعنی اگر این تعلیل نبود، برعکس می‌فهمیدیم.

استاد: بله، اگر صرفاً بیان مطلق و مقید بود، به این صورت حمل می‌کردیم؛ یعنی روی بحثی که مشهور می‌گویند حمل می‌کنیم. این مطلب اول بود.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۴

اعاده فضلیتی در روایت ابن خالد

مطلب دومی که فرمودند این است: گفتهاند در روایت معمر، ظاهر اولیه «یوم وقق له»، این است که یعنی توفیق الهی نیست. «اما فلا علة و لاشبهه فلا»؛ یعنی این توفیق نیست. این ظاهر، ظاهر قوایی است. لذا فرمودند اگر به قرینه روایت زهری از این ظاهر قوی ای که دارد، دست بردارید، آن را قرینه بر معنای توفیق میگیریم. ایشان میفرمایند اینکه در حدیث فرمودند «فلا» یعنی توفیق نیست، به این معنا است که درجه شدیدهای از استحباب نیست. مراد تاکد استحباب است. یعنی تاکد استحباب در این مورد نیست. و این معنا با مقام پاسخ راوی که «لم» گفت، سازگار است. حضرت فرمودند امروز که ماه مبارک رمضان نیست، چرا روزه گرفتهای؟ راوی جواب میدهد که چون به توفیق الهی استحباب وجوهای دارد. یعنی توفیق را به استحباب وجوه معنا کرده بود. حضرت هم فرمودند «فلا»، یعنی این استحباب موکد نیست. این هم بخش دوم فرمایش ایشان.

حال من این را در جمع بین روایت سیزدهم با روایت اول باب ششم، عرض میکنم. به جای اینکه شما «لا» را به «لاتوفیق» بزنید و بگویید بهمعنای این است که «لا استحباب مؤکدا»، یک معنای دیگرش این است که بگوییم یعنی «لاتوفیق فضیلة». یعنی شما میتوانید حتی به توفیق هم بزنید و بگویید حضرت میخواهند بگویند که اعاده بکن. چرا؟ چون مواردی هست که اعاده افضل است. چرا؟ چون شما میتوانید برای طبیعتی که مأمور به بود، افرادی در شدت و کمال را امتثال کنید. سرجایش هم عرض شد که فضا باز است. شاید در چهار-پنج مورد بود که بحث کردیم کجاست که وقتی امتثال کردیم، امتثال عقیب الامتثال ممکن نیست. موارد حسابی هست که امتثال عقیب الامتثال ممکن است. این یکی از آنها است. ولو وقت گذشته است اما حضرت میفرمایند «فلا». یعنی اگر بعدا معلوم شد که ماه مبارک بوده، تو اعاده بکن. چرا؟ چون روزهای که آوردهای فرد کامل به تمام عیار نبوده است. فرد بهتری هم هست. بنابراین با اینکه «لاتوفیق» قرینه بر این است که بگوییم «لا» یعنی «لااستحباب مؤکدا»، همینطور میگوییم چرا آن را از توفیق صرف بدهیم، بلکه میگوییم «لا» یعنی «لا توفیق» در اینکه اجزاء به مرتبه کامل انجام شده باشد. «لا» یعنی بهعنوان افضلیت اعاده بکن. منظور اینکه این هم احتمالش هست.

> 6:54

شاگرد: غرضم این بود: شما که از اجماع و روایات استفاده میکنید تا بگویید اجزاء نیست، بعد هم نتیجه میگرفتید که نمیخواهد با این «لا»، توفیق را نفی بکند. غرض من این بود که به این صورت معنا میکند.

استاد: چرا؟

شاگرد: توفیق ظهور بدوی دارد و از آن دست بر نمی‌داریم. چون حضرت دارند توفیق را نفی می‌کنند.

استاد: توفیق به این معنا است که مستحب است و اگر به این صورت شد، اعاده بکن. «لا» یعنی روزه‌ات را اعاده نکن. مجزی هم هست؛ من نمی‌گویم که بر تو واجب هست که قضا کنی، اما بهتر این است که قضا بکنی. خب این احتمال را چه کار می‌کنید؟ یعنی حضرت وقتی فرمودند «فلا»، باز به توفیق زده می‌شود، دنبالش هم گفت «افطر الآن» و حضرت فرمودند «لا»، دلالت بر صحت روزه می‌کرد. یعنی وقتی روزه صحیح بود، مجزی هم بود. اما به چه درجه‌ای از اجزاء؟ فرد کاملی بود که اجزاء را آورده بود؟ یا یک فردی بود که مجزی بود؟ اگر شما اعاده نمی‌کردید اشکالی نداشت؟ اما مانعی ندارد با اینکه مجزی بود، در مراحل بعدی آن را اعاده کنید. نظیر آن زیاد است. مثلاً در قنوت. به حضرت عرض کرد من قنوت را فراموش کردم، حضرت فرمودند نمازت را اعاده بکن. یعنی در نمازی که خواندی، مستحب مهمی را ترک کردی، ولو مجزی است؛ واجبی را آورده‌ای که مجزی است، اما باز اعاده بکن. یعنی به این مجزایی که درجه پایینی از اجزاء را دارد، اکتفاء نکن. بلکه فرد دیگری را ایجاد بکن؛ یعنی نماز باقنوت بخوان که از آن، اکمل باشد. اینجا هم «لا» دارد؛ یعنی حال که «لاشبهه و لاعلة» است و تو روزه گرفته‌ای، اگر بعداً معلوم شد که مجزی است، اما نه آن اجزاء درجه بالا... .

شاگرد: با این قرائنی که شما فرمودید این «لاعلیه ولا شبهة، فلا»، باز نفی توفیق است؟ یا نفی توفیق را در کردید و می‌گویید احتمال دیگری دارد؟

استاد: من که عرض کردم «لا» را به چه صورت معنا می‌کنم. شما که می‌گویید به جای اینکه به آن بزنیم به نفی تأکد استحباب میزنیم، به شما می‌گویم چرا اصلاً خودش را معنا نکنیم؟ که مجبور بشویم به تأکد استحباب بزنیم؟ خودش را معنا کنید به لاتوفیق.

شاگرد: اصلاً معنای همین تأکد استحباب است.

استاد: خلاصه یعنی اعاده بکن یا نکن؟

شاگرد: آن حکم دیگری است. ممکن است باشد یا نباشد. اما اینجا حضرت می‌فرمایند وقتی شبهه و علت هست، توفیق استحباب موکد هست. وقتی علت و شبهه‌ایشبهه‌ای نیست، توفیق نیست، یعنی توفیق استحباب مؤکد نیست.

استاد: صحبت سر این بود که دیگر نباید اعاده کند. پرسید که اعاده بکنم؟ حضرت فرمودند نه، حال که روزه گرفته‌ای «وه یوم وفق له». این «وفق له» یعنی استحباب مؤکد را انجام داده‌ای؟! با این کاری ندارد که تو استحباب مؤکد را انجام داده‌ای یا نه؟ می‌خواهد بگوید «وفق له» یعنی دیگر تمام است.

شاگرد: شما می‌فرمایید «وفق له» ظهور در اجزاء دارد که از ظهور نفی توفیق در اینجا قوی‌تر است. یعنی باید از ظهور اولیه دست بردارید.

استاد: نه، لازم نیست دست بردارید. به بیان افضلیت که گفتم لازم نیست. بله، ظهور قوی‌ای که شما می‌گویید ابتدائاً در عدم توفیق وضعاً هست، به‌نحوی‌که آن روزه مطلقاً مجزی نباشد. آن جور بله، باید با مجموع قرائن از آن دست بردارید. اما اینکه بعد از اینکه ما سراغ این رفتیم که آن روزه صحیح بوده و فضا، فضای استحباب موکد است، استحباب خصوصی است، اجزائی که مطلق دارد اما محلی برای اجزای فرد اکمل هم هست، اگر همه این موارد را در نظر گرفتیم، دیگر از آن ظهور دست برمی‌داریم. به این معنا که لزومی ندارد از آن «لاتوفیق» دست بردارید.

عدم رؤیت در آسمان صاف و ارشاد به علم عرفی به بقاء شعبان در روایت ابن خالد

مطلب دیگری که افاده فرمودهاند به این صورت است: اساساً روایت نمیخواهد یک امر تعبدی را بگوید. یعنی اینکه امام علیهالسلام فرمودند «اما لاعلة و لاشبهة»، دارند یک امر عقلائی را میآورند. گویا به اصطلاح خودمان لسانش، لسان ورود بر روایات سوم الشک است. لسان ورود به این صورت بود که میگفتیم اگر آب ندارید تیمم کنید. خب وقتی آب داریم که دیگر تیمم نمیخواهد. همچنین سائر مثالهایی که برای ورود بود. در اینجا هم روایت ابن خالد میگوید بسیاری از روایات گفتهاند وقتی احتمال دارد که درواقع، ماه مبارک باشد، شما روزه را بگیرید و احتیاط کنید. روایت ابن خالد میگوید «اما لا علة و لاشبهة، فلا»، یعنی احتمالش نیست. وقتی احتمالش نیست، پس یک مطلب عقلائی است.

> 12:40

فرمودهاند: حاصل این است که روایت میگوید رفتن بهدنبال محتمل، ولو سرّاللّه تعالی باشد، وقتی احتمال عقلائاً صفر است، بیوجه است. و این متضمن هیچ تعبدی نیست. بلکه تعلیم و ارشاد است. خب «فاما لاعلة و لاشبهة» یعنی «فلا احتمال». یعنی «فلا توفیق»؛ چیزی نیست که تو بهدنبال آن بروی.

شاگرد: قضیه به شرط محمول است؟ «لاعلة» یعنی شبههای نیست. «فلا» هم که حضرت میفرمایند یعنی همان شبهه هم نیست.

استاد: باز گفتهاند نکتهای که مرکز ثقل است، این است که مقدمه مطویهای هست. وقتی توفیق و انطباق قهری حاصل میشود، یعنی واقعاً حلول شهر مبارک میشود، مطلوب است که من برای درک آن واقع روزه بگیرم. دنبالش حضرت در روایت میگویند «لاعلة، فلا» یعنی ای عاقل، وقتی انسان دنبال واقع و محتمل میرود که احتمالی در کار باشد. وقتی احتمال صفر است، عقلائی نیست که انجامش بدهی. حضرت میفرمایند «أ لیس تدرون»، یعنی مطلبی است که توقع میرفت خود آنها بفهمند.

شاگرد: کلمه ورود را در اشکالشان آوردهاند؟

استاد: نه، من این را در توضیح فرمایش ایشان گفتم.

شاگرد: این بیان که ورود نیست. این بیان میخواهد بگوید واقعاً علت و شبههای نباشد. یعنی تکوینا علت و شبههای نیست. درحالیکه ورود یک تعبد میخواهد. هم حکومت و هم ورود با اعمال تعبد شروع میشود.

استاد: خود ورود مسلم نبود.

شاگرد: هم در حکومت و هم در ورود با تعبد شروع میشد. ولی در ورود میگفتیم، بعد از اینکه تعبد شد اخراج از موضوع، تکوینی است. مثلاً موضوع اصول عملیه تحیر است، یک دلیل بگوید با تعبدی که من میکنم در اینجا دیگر تحیر نیست.

استاد: مرحوم شیخ همینجا را حکومت میگفتند. در کفایه به ورود آوردهاند. عرض کردم که مثالهایش مختلف است. مثلاً «فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا»[1] را هم وارد گرفتهاند. ورودش به چه صورت است؟ تعبدش کجا است؟ البته من مسأله ورود را از این باب گفتم که خواستم زبان بگیرم. و الّا اشاره کردم که مثالهای مختلفی دارد. اما اینکه ورود را چطور معنا کنیم، بحث هست. تفاوت دقیق ورود با تخصص در چیست؟ به تعبد نیاز دارد یا ندارد، بحثهای خاص خودش را میخواهد. تمثیل به آن را برای تقریب به ذهن عرض کردم. ممکن است ورود نباشد. علی ای حال مقصود این است که وقتی نیست، احتمال عقلائی آن هم نیست. این فرمایش ایشان بود.

---

[1] النساء۴۳

عدم رؤیت در آسمان صاف و یقین به بقاء شعبان در کلام صاحب حدائق

در حدائق نزدیک فرمایش ایشان را بیان کرده‌اند. صفحه ۴۲. قبلاً عرض کرده بودم. چون فرمایش ایشان هم ذیل حدیث ابن خالد هست و صاحب حدائق هم مفصل دارند، تنها ای آوری می‌کنم. چون این را جدیدا در ذیل بحث ام مطرح کرده‌اند، معلوم می‌شود که هنوز در اذهان، این زمینه هست که بحث کنیم. یعنی روی حرف صاحب حدائق هم بحث کنیم.

در صفحه چهل و یک در تنبیهات، حرف شهید ثانی را ذکر می‌کنند و با اصحاب هم مخالفت می‌کنند و می‌فرمایند:

> **ينبغي أن يعلم ان المراد بيوم الشك في هذه الأخبار ليس هو مطلق الثلاثين من شعبان بل المراد به إنما هو في ما إذا حصل الاختلاف في رؤية هلال شعبان على وجه لم تثبت الرؤية فإن اليوم الثلاثين بناء على دعوى الرؤية قبل ذلك يكون أول شهر رمضان و على دعوى العدم يكون من شهر شعبان، أو حصل الاختلاف في رؤية هلال شهر رمضان كذلك فإنه على تقدير دعوى الرؤية يكون من شهر رمضان و على تقدير عدمها يكون من شهر شعبان، ... فإنه في جميع هذه الصور يكون يوم شك، و هذا هو الذي وردت الاخبار باستحباب صومه و انه ان ظهر من شهر رمضان فهو يوم وفق له. و اما لو كان هلال شعبان معلوما يقينا و لم يدّع أحد الرؤية ليلة الثلاثين منه و لم تكن في السماء علة مانعة من الرؤية فإن هذا اليوم من شعبان قطعا و ليس هو بيوم شك.و يدل على ذلك من الاخبار [1]**

شهید ثانی حتی به اصحاب نسبت می‌دهند؛ می‌گویند محل نزاع اصحاب در اینجا است. ایشان هم همینطور است. ولی این اندازه هست که بعد عرض می‌کنم. فرمودند درجایی‌که اختلافی بیاید؛ **«شعبان بل المراد به إنما هو في ما إذا حصل الاختلاف في رؤية هلال شعبان على وجه لم تثبت الرؤية»**؛ اختلاف می‌شود اما رؤیت ثابت نمی‌شود. **«... فإنه في جميع هذه الصور يكون يوم شك، و هذا هو الذي وردت الاخبار باستحباب صومه»**؛ یعنی روزی که شک آن بالفعل باشد. **«و اما لو كان هلال شعبان معلوما يقينا»**؛ شب‌ه یازدهم و دوازدهمی است که عرض کردم. **«و لم يد[ع أحد الرؤية ليلة الثلاثين منه و لم تكن في السماء علة مانعة من الرؤية فإن هذا اليوم من شعبان قطعا و ليس هو بيوم شك»**؛ سیاه شعبان است،

به‌طور قطع. چرا؟ با این شرائطی که گفتم. اول شعبان معلوم بود، شب سیام هم که هیچ مشکلی نبود. مانعی نبود. لذا «ان هذا الیوم من شعبان قطعاً»، از کجا می‌گویید؟ به‌خاطر روایاتی است.

> **و يدل على ذلك من الاخبار؛ ما رواه ثقة الإسلام في الكافي و الشيخ في التهذيب بسنديهما عن هارون بن خارجة قال: «قال أبو عبد الله (عليه السلام) عد شعبان تسعة و عشرين يوما فان كانت متغيمة فأصبح صائما و ان كانت صاحية و تبصرته و لمتر شيئا فأصبح مفطرا».**
>
> **و ما رواه الشيخ في التهذيب عن الربيع بن والد عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «إذا رأيت هلال شعبان فعد تسعة و عشرين يوما فإن أصبحت فلم تره فلا تصم و ان تغيمت فصم»[2]**

«و يدل على ذلك من الاخبار»؛ یکی از آن‌ها همین روایتی است که گفتیم.

«قال أبو عبد الله (عليه السلام) عد شعبان تسعة و عشرين يوما»؛ ماه شعبان که شد بیست و نه روز بشمار. **«فان كانت متغيمة»؛** اگر شب سیام ابری بود، **«فأصبح صائما»**؛ فردا صبح را روزه بگیر. **«و ان كانت صاحية و تبصرته و لمتر شيئا»؛** آسمان صاف بود و تو هم رفتی و نگاه کردی، اما چیزی ندیدی، **«فأصبح مفطرا»**؛ امر می‌کنند. این روایت اول است.

«قال: إذا رأيت هلال شعبان فعد تسعة و عشرين يوما فإن أصبحت»؛ این‌جا اشتباه شده است. «اصحت» باید باشد. یعنی اگر آسمان صاف بود، **«فلم تره فلا تصم»؛** می‌گوید اگر آسمان صاف بود، اصلاً روزه نگیر. «و ان تغيمت فصم». این دو روایت بود. روایت سوم هم روایت ابن خالد است. همین روایتی است که صحبت ما در آن است.

> **و الظاهر ان ما دل عليه الخبران الأولان صريحا و الثالث ظاهرا من عدم صوم يوم الثلاثين مع عدم العلة و الشبهة هو مستند الشيخ المفيد (قدس سره) في ما نقل عنه من كراهية صوم هذا اليوم مع الصحو كما نقله عنه في البيان حيث قال: و لا يكره صوم يوم الشك بنية شعبان و ان كانت الموانع من الرؤية منتفية، و قال المفيد يكره مع الصحو إلا لمن كان صائما قبله. انتهى[3]**

«و الظاهر ان ما دل عليه الخبران الأولان صريحا و الثالث ظاهرا من عدم صوم يوم الثلاثين مع عدم العلة و الشبهة هو مستند الشيخ المفيد»؛ که ایشان فرموده بودند مکروه است. تا این‌جا که می‌گویند:

> **ثم لا يخفى عليك ان ظاهر كلام جملة من أصحابنا ان يوم الشك عندهم هو يوم الثلاثين مطلقا كما لا يخفى على من راجع عباراتهم و**

> **منها عبارة البيان المنقولة هنا. و فيه ما عرفت من دلالة الأخبار التي قدمناها على ان يوم الثلاثين من شعبان مع عدم العلة في السماء و عدم الاختلاف في الرؤية ليس بيوم شك و لا يستحب صومه من حيث كونه يوم شك. [4]**

«و فيه ما عرفت»؛ یعنی ایشان قبول نمی‌کنند. نه اینکه بگویند محل نزاع اصحاب اینجا است. می‌گویند که اینطور نیست. **«من دلالة الأخبار»**؛ دلالت اخبار بر اینکه باید نهی بالفعل باشد، و الّا نهی می‌کنند که باید روزه بگیری. خب وقتی نهی می‌کنند شما چطور می‌خواهید بگویید که مستحب است؟! این فرمایش صاحب حدائق تا اینجا. برای تأیید فرمایش آقا و فرمایش صاحب حدائق یک کلمه عرض می‌کنم.

> **22:13**

شاگرد: قبلاً شما فرمودید که این «علة و لاشبهة» عطف تفسیری هست یا نیست، در فرمایش صاحب حدائق این بود که فرموده بودند: «علة مانعة من الرؤية».

استاد: شبهه را تفسیری گرفته‌اند.

شاگرد: نه، اتفاقا می‌گویند علت چیزی است که مانع رؤیت است. اما اگر چیزی مانع رؤیت نیست، ولی نمی‌بینم، این شبهه می‌شود. یعنی علت چیزی است که مانع از رؤیت است. شبهه غیر از آن می‌شود.

استاد: خب اگر علت مانعه نباشد، فرمودند که قطعاً از شعبان است.

شاگرد: این به ذهنم رسید که مراد از علت، علت مانع از رؤیت است. لذا شبهه غیر از علت مانع از رؤیت است. شبهه از جهت دیگری ناشی می‌شود.

استاد: در کلماتی بود که موافق ظاهرش گرفته بودند اما ذهن من موافق فرمایش شما بود؛ یعنی در اینجا اصل بر این است که اذا اجتمعا افترقا است. علت، ابر می‌شود که مانع از رؤیت است.

شاگرد۲: در این دو روایت احتمال می‌رود که مربوط به رواياتِ عدد باشند.

استاد: حالا من می‌خواهم به روایت ابن خالد برگردیم، برای تأیید فرمایش آقا و صاحب حدائق. زیر یک کلمه خط می‌کشیم و یک سؤال را مطرح می‌کنم. روایت ابن خالد، روایت دوازدهم بود. روایت این بود: گفت خدمت امام علیه‌السلام رسیدم.

> **كنت جالسا عنده آخر يوم من شعبان فلم أره صائما فأتوه بمائدة فقال اد ن. و كان ذلك بعد العصر قلت له جعلت فداك صمت اليوم.فقال لي و لم؟ قلت جاء عن أبي عبد الله (عليه السلام) في اليوم الذي يشك فيه انه قال يوم وفق له فقال أ ليس تدرون إنما ذلك إذا كان لا يعلم أ هو من شعبان‌ام من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان فكان يوما وفق له؟ فاما و ليس علة و لا شبهة**

> **فلا. فقلت أفطر الآن؟ فقال لا. فقلت و كذلك في النوافل ليس لي أن أفطر بعد الظهر؟ قال نعم[5]**

«كنت جالسا عندہ آخر يوم من شعبان»؛ معلوم می‌شود که مطلب دستش هست. چون می‌گوید آخرین روز از شعبان بوده. نمی‌گوید که از باب ماه مبارک روزه گرفته‌ام. **«... أ ليس تدرون»؛** طبق همان بیانی که آقا داشتند، استفهامی است که بغیر از اینکه در دلش تقریری هست، استفهام توبیخی هم در آن هست. هم می‌خواهند اقرار بگیرند و هم می‌خواهند که توبیخ کنند. **«إنما ذلك إذا كان لا يعلم»؛** زیر «لایعلم» خط بکشید. این الآن مقصود اصلی است. حضرت فرمودند: نمی‌دانید آن چه که در روایات آمده،«اذا کان لایعلم»؟! صاحب حدائق فرمودند وقتی اوا صاف است، یعلم انه من شعبان. حضرت در اینجا نمی‌گویند «یعلم». همین اندازه می‌گویند «لایعلم». مطلب سنگین‌تر می‌شود. **«اذا کان لایعلم»؛** وقتی عدم العلم است. نمی‌دانیم **«أ هو من شعبانه من شهر رمضان فصامه الرجل فكان من شهر رمضان فكان يوما وفق له؟».** حال مقابل «لایعلم» می‌فرمایند: **«فأما و ليس علة و لا شبهة»؛** وقتی مقابل «لایعلم» است، به چه معنا می‌شود؟ یعنی «یعلم». اذا کان لایعلم فوفق له، اما اذا لیس علة و لاشبهة، فلا. چون «یعلم» هست. مقابلِ«لایعلم»، یعلم می‌آورد. این هم برای تأیید این است که حتی برای این طرفش کافی است. توضیح یقینی می‌شود که صاحب حدائق داشتند.

خب وقتی علم نبود، سوم الشک می‌شود. مقابلش که «لاعلة و لاشبهة» است، یعلم می‌آید. خب با این حساب وقتی «یعلم انه من شعبان» است، دیگر احتمالی نیست. وقتی احتمال عقلائیاً نبود، به جایی می‌روید که احتمال باشد. وقتی «لایعلم» باشد، احتمال هست. اما وقتی «اذا لاعلة و لاشبهة، فیعلم»، وقتی علم آمد، فلا احتیاط. وقتی احتمال نبود دیگر احتیاط هم معنا ندارد.

شاگرد: اینجا تعبد می‌شود. بالأخره واقع «لیس علة و لاشبهة» چیست؟ می‌توان جایی را فرض کرد که علت نباشد و شبهه هم نیست، اما علم هم نیست. شبهه بالفعل، یعنی منشأی برای آن پیدا نمی‌کنیم. ولی بالأخره روز سیام شعبان به این صورت است. خود به خود سیام شعبانی هست، ولو هیچ منشأی برای شبهه نباشد. ذیل را قرینه بر آن می‌گیریم.

استاد: ذیل را برای چه قرینه بگیریم؟ لایعلم را چه کار می‌کنید؟

شاگرد: «لایعلم» یعنی علت و شبهه‌ای هست.

استاد: پس وقتی علت و شبهه‌ای هست، لایعلم. و وقتی شبهه‌ای نیست، یعلم.

شاگرد: مقصودم این است که لایعلم یعنی علت و شبهه‌ای هست. مقابلش می‌شود «لیس علة و لاشبهة».

استاد: شما بگویید که «یعلم» را می‌خواهید چه کار کنید. شما قرینه بر این گرفتید که «یعلم» را می‌خواهید چه کار کنید. می‌گوید «لایعلم»، وقتی اینجا شد، یعنی «یعلم». باید از این مقابله صحبت بکنیم.

شاگرد: ببینید این حکم زمانی است که «اذا کان لایعلم وه من شعبان او من شهر رمضان». «لایعلم» یعنی ای یک علتی در آسمان هست ای منشأ شبهه‌ای هست. «و اما لیس علة و لاشبهة»، اگر مقابل «لایعلم» است،.. .

استاد: پس این «لایعلم» نیست. «لیس لایعلم متحققا».

شاگرد: نمی‌خواهند بگویند که اگر علتی نبود حتماً علم داریم.

شاگرد۲: یعنی این «لایعلم» از ناحیه خاصی نیست. «لایعلم» شبهه و علة این است. نه اینکه کلاً با «لایعلم» برود.

شاگرد۳: شاید ایشان با این پیشفرض اشکال می‌کنند که اگر با چشم مسلح هم ببینیم باز هنوز شک و شبهه‌ای هست. می‌گویند اینکه «یعلم» نمی‌شود. چون هنوز به علم نرسیده‌ایم. درحالی که شاید طرف مقابل مقصودش این باشد که موضوع همین است. این است که وقتی علت و شبهه ظاهری‌های ندیدید، دیگر یعلم صادق است.

استاد: ببینید عبارت این است: **«اما لو كان هلال شعبان معلوما يقينا و لم يدع أحد الرؤية ليلة الثلاثين منه و لم تكن في السماء علة مانعة من الرؤية فإن هذا اليوم من شعبان قطعا و ليس هو بيوم شك»؛** یعنی قطعاً یوم الشک نیست. بعداً هم که می‌گویند بعض اصحاب، یوم الثلاثین را یوم الشک دانستند، می‌گویند «و فیه».

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج۱۳ ص۴۱

[2] همان ۴۲

[3] همان۴۳

[4] همان

[5] همان ۴۲

وجود احتمال عقلائی پایه در هوای صاف

ببینید آن چیزی که الآن میخواهم برای «لایعلم» عرض کنم، این است: نکتهای که در مانحن فیه مهم است، احتمال پایه است. احتمال پایه در امور عقلائی به این صورت است: ممکن است برای اینکه گفتند احتمال عقلائی هم نیست، بگوییم عقلا هم احتمال نیست. اما میگویند احتمالش هست. عقل که ابائی ندارد. محال نیست با اینکه هوا صاف بوده ، ماه مبارک هم باشد. عقل محال نمیداند. اما عقلائیا احتمالش صفر است. یعنی عقلاء در چنین روزی آن احتمال را صفر میدانند.

> 31:45

آن چه که میخواهم عرض کنم که قدم به قدم توضیح میدهم و جلو میرویم، این است: ببینید احتمال عقلائی یعنی آن چیزی که عقلاء به آن اعتناء میکنند. احتمال عقلی یعنی با اینکه این احتمال مطرح است، اما ممکن است که عقلاء به آن اعتماد نکنند. سؤال من این است: در مانحن فیه که امور عقلائی را در نظر میگیریم، احتمال سابق و احتمال پایه داریم یا نداریم؟ احتمال پایه به چه معنا است؟ به تعبیر صاحب حدائق یعنی وقتی اول ماه شعبان را میدانیم، وقتی بیست و نه روز تمام شد و الآن شب سیام ماه شعبان است، احتمال اینکه ماه در آسمان باشد عقلی است یا عقلائی است؟ قدم به قدم جلو برویم. احتمال اینکه شب سیام ماه در آسمان باشد، فقط عقلی است یا عقلائی است؟ شما میگویید کدام یک از آنها است؟ من میگویم عقلی است. شما چطور در میکنید؟

شاگرد: فرق احتمال عقلی و عقلائی چیست؟

استاد: احتمال عقلائی این است که عقلاء به آن اعتناء میکنند. اما احتمال عقلی ممکن است مطرح باشد، اما مورد اعتناء نباشد. ولی احتمال عقلائی این است که عقلاء بهدنبال آن بلند میشوند. من میخواهم استدلال بیاوری.

شاگرد: همین که استهلال میرونند.

استاد: احسنت. همین که شب سیام عقلاء به استهلال میروند، یعنی احتمال عقلی است؟ نه عقلائی؟ پس ما احتمال عقلائی پایه داریم که شب سیام احتمال وجود هلال هست. چون شارع تشویق کرده و عقلاء میروند. متن مقنعه را آقا بهعنوان اشکال آورده بودند. در آن جا جوابشان را دادم. شیخ مفید میفرمایند وقتی شب سیام ماه است، بهدنبال هلال برو. اگر بقیانی دیدی، فردا ماه مبارک است. اگر بقیانی ندیدی روزه بگیر. به این میگویند بقیانًا ندیدی. نه اینکه اگر هوا صاف بود، تمام بشود و آن طرفش ثابت شود. پس این گام اول.

شاگرد: بیان دیگری هم برای عقلائی هست. کسی که آشنا باشد عقلائی است. اگر کسی آشنا به فن باشد، یعنی بداند که ممکن است ماه از تحت‌الشعاع در بیاید، و خیلی از وقت‌ها هم دیده نمی‌شود، این احتمال کامل‌ً می‌آید. یعنی احتمال عقلائی با آشنایی به مبنای رؤیت هلال است.

استاد: آن طرفش کار سنگین‌تر است. یعنی چون اهل فن است مطمئن است که الآن از تحت‌الشعاع بیرون نیامده است. احتمال عقلائی هست یا نیست؟ شب سیام است و وقت غروب است. چون اهل فن است، قسم می‌خورد که از تحت‌الشعاع بیرون نیامده. در اینجا احتمالش هست یا نیست؟ عقلائی است یا عقلی است؟

شاگرد:... .

استاد: پس تنها عقلی است.

شاگرد: این موردی که شما می‌گویید شاید عقلی باشد. یعنی با محاسبه دقیق علمی به آن رسیده باشیم. نه صرف رأی و ظنی.

استاد: صحبت سر این است که در محاسبات مبنایی را اعمال می‌کنند و یک استانداردهایی دارند که آنها تخلف می‌شوند. خودشان هم می‌گویند. لذا اگر یادتان باشد، از مراسلات مرحوم آقای طهرانی خواندم. از عبارات مهم مراسلات بود. گفتند گویا محال است که اهل فن به ضابطه‌ای برسند که بتوانند تعیینی کنند. درست هم هست. یعنی خیلی غامض است. من عبارت را دوباره می‌آورم تا ببینید. عبارت مهمی بود. ایشان با جواب فن می‌گویند که نمی‌شود. بنابراین حتی متخصصی هم باشد که بخواهد روی تخصصش بگوید از تحت‌الشعاع خارج نشده، من عرض می‌کنم که همچنان احتمال عقلائی هست.

در یک سالی شد که خیلی اختلاف شد. بعد از تهران آمدند و جلسه‌ای شد. چون اختلاف شده بود آمده بودند که تذکری بدهند. یکی از آقایانی که خودش هم اهل فن بود، شروع کرد به کسی که مسئول دفتری بود، توضیح بدهد که وقتی هلال از تحت‌الشعاع بیرون نیامده، گاهی توهم می‌کنند که هلال را دیده‌اند. یک توضیحات مشبعی در این بحث داد. یعنی وقتی اهل فن می‌گویند هلال ندارید، مردم برای خودشان هلال در می‌آورند. می‌خواست اینها را بگوید. خیلی جالب بود. این آقا ساکت شد و دیگر حرفی نزد. آن عالمی که نشسته بود گفت شرائطی می‌شود که می‌گویند هنوز از تحت‌الشعاع بیرون نیامده است، خب نمی‌شود دید، ایشان هم خیلی قاطع جواب دادند، خب دیدن که! یک کلمه گفت دیدن که! ایشان هم ساکت شد. مدام اهل فن می‌گفت، که اهل فن می‌گویند نمی‌توان دید، ایشان هم قاطعانه گفتند دیدن که!

دو-سه سال بعد هم گفتند که متخصصین ایرانی ضابط جدیدی دادند. یعنی طبق ایالوپ نمی‌توان دید اما طبق ضابط جدید می‌توان دید. آن جلسه هم خاطره خوبی برای من بود. آن آقا چنان قاطعانه گفت که دیدن که! یعنی بیخود نگو اهل فن می‌گویند نمی‌شود دیدی. با این کلمه کار را تمام کردند.

شاگرد: «لاشک و لاشبهة» را مگر برای بعد از استهلال نمی‌گویند؟

استاد: من فعلا‌ً گام اول را گفتم. یعنی ما در شب سیام اینطور نیست که ابتدا به ساکن باشیم. بلکه احتمال پایه داریم. احتمال سابق داریم. و احتمال عقلائی است. یعنی عقلاء بودنباال آن بلند می‌شوند. مورد اتفاق همه ما است. حالا احتمالی که شب سیام هست و عقلائی هم هست، کجا این احتمال به صفر می‌رسد؟

شاگرد: صفر می‌شود یا غیر عقلائی می‌شود؟

استاد: غیر از صفر حدی، یعنی غیر عقلائی.

شاگرد: وقتی استهلال کنند و شک و شبههای هم نباشد.

شاگرد۲: خب اگر از شهر دیگری بیایند و بگویند ندیدند، نباید بپذیرند.

استاد: حالا قدم به قدم جلو برویم. فرمایش آقا خوب است. وقتی همه رفتند و ندیدند دیگر تمام است. دیگر عقلائی نیست. حالا من سؤال خیلی ساده میپرسم، شما به ارتکازتان مراجعه بکنید. الآن جمعیت زیادی رفتند و با اینکه هوا صاف بود، اما ندیدند. به همینها میگویند در فلان محله قم، آقایی ادعا کرده که دیدهایم، دنبال آن بلند میشوند یا نمیشوند؟

شاگرد: بلند نمیشوند. ولی با لحاظ این نکته که کسی که دیده، در رؤیت هلال چه مبانایی دارد. اگر از اشخاصی بوده که در همان بلد هستند و حکمش با این مشترک است... .

> 39:56

استاد: بله، در همان بلد است. ببینید العرف ببابنا و بابکم. پنجاه نفر جمع بودند و ندیدند، نماز مغرب و عشاء میخوانند، بعد میگویند در محله عربستان قم، هلال را دیدهاند. اینها میگویند احتمال عقلائی نیست، بیخود دیدهاند! این جور میگویند یا نمیگویند؟

شاگرد: فرض کنید طرف قائل به اتحاد آفاق هست یا نیست.

استاد: اصلاً مسائل فقهی را به کار نیاورید. به عرف محض میگویم. تلسکوپ و اتحاد آفاق را اصلاً به کار نیاورید. این مسأله عرفی ساده است. در اینجا صد نفر جمع شدیم و ندیدیم. بعد نماز عشاء که خواندیم نیم ساعت بعد میگویند در آذر دیدهاند. ما به دنبالش میرویم که ببینیم چند نفر بودهاند؟ راست میگویند یا نمیگویند؟ یا نمیرویم؟ اگر میروید احتمالش عقلائی هست یا نیست؟

شاگرد: حکم آذر با ما یکی است. استهلال ما که تام نبوده است.

استاد: ببینید من هم همین را میگویم. با اینکه ما صد نفر بودیم و ندیدیم، احتمال صفر عقلائی نشد. اگر صفر عقلائی شده بود که وقتی میگفتند در آذر دیدهاند که به دنبالش بلند نمیشدیم. میگفتیم ما رفتیم و دیدیم که هوا صاف بود، احتمال عقلائی هم صفر شد. دیگر چه کسی میخواهد مقابل صفر حرف بزند؟

شاگرد: اگر در همه محلهها استهلال کردند و کسی ندید، احتمال عقلائی آن صفر میشود؟

استاد: این برای گامهای بعدی است که من میخواهم عرض کنم.

شاگرد: مقصود من این است که وقتی حکم همه مشترک است، اگر استهلال کنند و نبینند، احتمال صفر میشود.

استاد: آن چه که قبلاً به ذهن قاصر من آمده بود را جلوتر عرض کردم. من عرض کردم فرمایش میرزای قمی مطلب درستی است. و اینکه عدهای از اصحاب فرمودهاند هوم الثلاثین شعبان، واقعا هوم الشک است، درست است. و همچنین روایت استحباب آن را میگیرد. جلوتر عرض کردم. الآن هم در ذهن قاصرم همین است. یعنی شیخ مفید در مقنعه میگویند برو نگاه کن، اگر ندیدی برو

احتیاط کن. می‌گویند ان لم تیقّنه، فردا را احتیاط کن. این یعنی فردا احتمال عقلائی نیست؟! عبارات شیخ مفید در مقنع خیلی روشن است. در اینکه شب سیام؛ روزه گرفتم یوم الشلاثین من شعبان، عقلی محض نیست. عقلائی است. گمان من به این صورت است. الآن هم می‌خواهم به‌دنبال همین باشم. ولی می‌خواهم گام به گام و با توافق ذهنی جلو بروی‌م.

پس گام اول من به این صورت شد: ما که در این محل بودی‌م و علت و شبهه‌ای نبود، با اینکه صد نفر بودی‌م، اما ندیدی‌م، تا اینجا قبول دارید در اینجا که ندیدی‌م آن احتمال عقلائی پایه، صفر نشده است؟ صفر نشده است. به‌خاطر اینکه اگر بگویند در آذر دیده‌ام، دنبالش بلند می‌شوند. احتمال عقلائی این است که وقتی مطرح شد به‌دنبال آن می‌روی‌م. فعلاً من می‌خواهم از فردای یقینی شروع کنی‌م و به فردای مخفی نروی‌م. الآن می‌گویند صد نفر در آذر دیده‌اند و ما هم می‌روی‌م و می‌بینی‌م درست است. آن‌ها همه جمع بودند و برای ما هم متواتر می‌شود. اما چرا به آن جا می‌روی‌م؟ چرا من این را عرض می‌کنم؟ می‌خواهم بگویم احتمال یوم الشلاثین، احتمالی پایه و عقلائی است، عقلائیتش شرائطی می‌خواهد تا به صفر برسد. به صفر رسیدن آن به صرف این نیست که ما ببینی‌م و تمام. شاهد دیگرش هم این است: روایاتی که می‌گویند وقتی ندیدید، اگر بعداً دیده شد قضا کن. خود ذکر و رفتن به این وادی که اگر بعداً شهادت دادند که دیده شد، یعنی خود گوینده حکمی می‌گوید من که در ذهنم می‌گویم که روزه نگیر، اما درعین‌حال این احتمال مطرح است. نه احتمال عقلایی باشد که اصلاً مطرح نیست. احتمال مطرح است که اگر بعداً شهادت دادند قضا بکن.

شاگرد: شاید ازجیث ارتکاز تأیید مبانی شما باشد که تولد هلال شرط باشد. ولی ممکن است این بحث در وجدانیات تفاوت بکند. یعنی کسانی باشند که مرجع تقلیدشان گفته باشند، رؤیت با چشم غیر مسلح شرط است. لذا در بعضی از موارد فرق دارد. یعنی فرض کنید اگر اعضای یک محله‌ای با چشم غیر مسلح دیدند، می‌گویند این موضوع آمد. لذا ممکن است احتمالش در برخی از جاها تأثیر بگذارد. یعنی شاید کسانی که دیدند غیرمسلح دیدند و حکم ما نباشد و احکام فرق داشته باشد.

> 46:21

استاد: بله، اگر شبهه‌ای باشد که فعلاً موضوعیه است، اما منجر به شبهه حکمیه منجر شود و بین مفتین اختلاف شود، قبول است.

شاگرد: اگر «لاشک و لاشبهة» را می‌گویی‌م باید این احتمال را لحاظ بکنی‌م.

استاد: درست است. ولی آن چه که مقصود من است این است که آیا وقتی می‌گویی‌م «لا علة و لاشبهه» احتمالش صفر عقلائی شد یا نشد؟ من دنبال این هستم. یعنی صفر عقلائی شد یا نشد.

شاگرد۲: استاد گام‌های بعدی را بفرمایید.

نفی احتمال عقلائی در روایت ابن خالد و حمل آن بر شک بالفعل

استاد: در این روایت امام علیه‌السلام فرمودند «أ لیس تدرون؟»؛ یعنی یک مطلب روشنی است. «اذا کان لایعلم»؛ وقتی نمی‌دانید، «و اما اذا لاعلة و لاشبهة فلا»؛ ظاهرش این است که یعنی «یعلم». با این توضیحی که من عرض کردم، معنای خیلی روشنی که به ذهن می‌آید و «أ لیس تدرون» هم می‌تواند خیلی ناظر به آن باشد، این است که کلمه «لایعلم» که حضرت آن را توضیح می‌دهند، «لایعلم»ی است که در ذهن طرف، عدم علم او جوان دارد. یعنی یوم الشکی است، بالشک الفعلی. أ لیس تدرون؟اینکه گفتند روزه بگیرید برای جایی است که یوم الشک است، بالشک الفعلی. شبهه فعال است. شما در شبهه واقع هستید. در اینجا لایعلم. یعنی «لایعلم»ی است که عرف می‌فهمد. توجه دارد که «لانعلم». یعنی در شک بالفعل واقع هستیم. شک برای ما بالفعل است. پس «لایعلم» یعنی «لایعلم» به عدم علم روشنی که این عدم علم برای خود عرف مطرح است و روشن است. خب مقابلش می‌شود «یعلم بالعلم العرفی». مانعی ندارد. «اما فلا علة و لاشبهة، فلا»؛ یعنی «یعلم». اما «یعلم» در مقابل آن. یعنی بالفعل، تحیر نیست. نه اینکه ایشان بگویند قطعاً.

شاگرد: احتمال عقلائی هم هست.

استاد: یعنی احتمال، عقلائی هم هست. لذا اصحابی مانند شیخ مفید و دیگران گفتند که روزه یوم الثلاثین مستحب است و «وفق له» را هم به همان ناظر گرفتند.

شاگرد: هیچ وقت نمی‌توان احتمال عقلائی را نفی کرد؟

استاد: بعضی از موارد هست. مثلاً سال هشتاد و هفت که ما در عربستان مشرف بودیم، حج را خراب کردند. حاج آقا مجتبی می‌دانستند و خیلی از مراجع که نظرشان به عدم اجزاء بود، به حاج آقا ارجاع دادند. مقدر این که سال‌ها منتظر بودند رفتند و این سعودی‌های علیه ما علیه، حج مردم را خراب کردند. خودشان هم گفتند که ذی الحجه را سی و یک روز گرفته‌اند. وقتی خودشان گفتند استفتائات سرازیر شد. وقتی نمی‌گفتند مهم نبود؛ می‌گفتند که آنها اعلام کردند و تمام شد. اما در ده آخر ذی الحجه خودشان اعلام کردند که اشتباه شده است. سال هشتاد و هفت را نگاه کنید. وقتی خودش می‌گوید که ما اشتباه کردیم، چطور اجزاء حج را درست کنیم؟ حاج آقا مجتبی می‌دانستند. می‌گفتند او که در تقیه بوده و چراهای نداشته که تابع اینها باشد، لذا مجتبی است. ولو خود او بگوید اشتباه شده است. لذا می‌گفتند با علم به خطا هم مجتبی است. درمانسک هم دارند. خیلی‌ها ارجاع به فتوای حاج آقا دادند تا حجشان مجتبی باشد. چون نمی‌توانستند که برگردند. با این تشکیلاتی که بود ممکن نبود.

آن‌ها گفتند که اول ماه است، درحالی‌که اول ماه نبود. آن چه که مهم است، این است: گاهی ادعای رؤیت می‌شود اما اهل فن می‌گویند هنوز مقارنه نشده است. در آن وقتی که او گفته من هلال را دیدم، هنوز مقارنه نشده بود. حداقل مقارنه بشود و چند لحظه در شود، بعد بگویی که من دیدم. مقارنه را با محاسبه دقیق می‌گویند چه زمانی است. وقتی مقارنه نشده او هلال را در کجا دیده؟! این‌جا احتمال عقلائی هم نیست. کسی که وارد باشد مقارنه را می‌داند. البته قبل المقارنه بحثی دارند؛ اگر در جزوه‌های فنی رؤیت هلال دیده باشید، می‌گویند قبل از مقارنه یک رؤیتی هم داریم. یعنی وقتی هلال هنوز به مقارنه نرسیده، در یک شرائطی می‌توانند در غروب آن را ببینند. اما این‌که این چطور است، بحثش در خاطرتان باشد تا ببینیم.

شاگرد: در این موارد احتمال عقلائی است یا به جهت شدت احتمال، عقلا سمت آن می‌روند؟

استاد: در وسائل روایت بود؛ در کوفه، شب بیست و نهم ماه دیده شد، حضرت اعلام کردند «ان الشهر لایکون الا تسع و عشرین»؛ یک روز را قضا کنند. اما چرا عقلائی است؟ به‌خاطر این‌که ما می‌بینیم اگر در شب بیست و نهم ماه را دیدی، باید قضا کنی. این‌ها مطالب مهمی است. یعنی شرائطی می‌شود که دو ماه بیست و نه روزه چنان نزدیک هم هستند، با این‌که هوا صاف است اما آن را نمی‌بینیم، از بس هلال ریز است. اما ماه دوم هم بیست و نه روزه است. یعنی شب بیست و هشتم که تمام شد، آن را می‌بینیم. دو ماه بیست و نه روزه پشت سر هم هستند؛ در اولی از بس ظریف بود آن را ندیدیم اما دومی را دیدیم. چرا احتمال عقلائی است؟ به‌خاطر این‌که من باید قضا کنم و می‌شود که شب بیست و نهم ببینم. همین که می‌شود شب بیست و نهم ببینم و مجبورم قضا کنم، وقتی عقلاء این لوازم را نگاه می‌کنند، اعتناء می‌کنند. و الا اگر قرار بود بگویند چون شما ندیدی تمام است! «صم للرؤیة و افطر للرؤیة و لاتحتاج الی القضاء ان تبین»، اگر به این صورت بود که اصلا اعتناء نمی‌کردیم. ببینید احتیاج به قضا و امکان این‌که بعدا معلوم شود؛ به‌نحوی‌که رؤیت شب بیست و نهم کاشف از این باشد که هلال داشته‌ایم ولو ما نمی‌دیدیم، این‌ها سبب می‌شود که عقلاء اعتنا بکنند.

> 54:04

این حاصل عرض من است. هر چه که ذیل این هست بفرمایید. از محضر شما استفاده می‌کنیم. روایت سیزدهم و روایت اول باب ششم را هم انشاءالله فردا عرض می‌کنم.

نقش همبافته احتمال و محتمل در احتمالات عقلائی

شاگرد: فرض کنید صد نفر استهلال کردهاند اما ندیدهاند، ولی یک نفر استهلال کرده و دیده، اینجا عقلائی هست که به حرف او گوش کنند؟ با اینکه از همان موضع صد نفر نگاه کردهاند. با اینکه حکم آن قضا هست ولی باعث نمیشود که بگوییم توجه به این احتمال هم عقلائی است.

استاد: یکی از چیزهایی که مهم است، این است که عقلائیت ذو مراتب و تشکیکی است. اصلاً در امری که ذو مراتب است و امور مختلفی در آن نقش دارند، ما یک دفعه بگوییم رفتیم و دیدیم و شد صفر! به این زودی قرار نیست کسی به صفر برسد.

شاگرد: مثال را دقیق کردم و گفتم صدنفر با استعداد خاصی به یک مکان خاصی رفتهاند و نگاه کردهاند، اما ندیدهاند. حالا فرض کنید در یک فاصله زمانی یک نفر رفته و نگاه کرده، سپس ادعا کرده که من دیدم.

استاد: ظاهر فرمایش شما این است که به او اعتنا نمیشود.

شاگرد: درعینحال لازم فرمایش حضرتعالی هست. یعنی اگر بفهمند ماه رمضان بوده، باید قضا کنند. یعنی میخواهم بگویم که اعم است. یعنی وجوب قضا، دلیل عقلائی بودن احتمال نیست.

استاد: شما فرمودید میروند یا نمیروند. دو بحث شد. الآن صد نفر ندیدهاند و بعد یک نفر میگوید که من دیدم. این صد نفر دوباره راه میافتند و میروند؟ یا نه، ما که تا حالا آن جا بودهایم. تو چه میگوییا؟! لذا اعتناء نمیکنند. اما همین صد نفر بهخاطر اینکه قضاء نکنند، یعنی با گفتن یک نفر برای آنها یوم الشک هست یا نیست؟ من سؤال را دوباره تکرار میکنم. اگر عدل واحد ادعای رؤیت کرد، «لاشبهه» حضرت هست یا نیست؟ حتی حضرت فرمودند «انا نکتفی بمرأة واحدة»؛ به یک زن اکتفاء میکنیم. شما در اینجا میگوییدی که روزه باز مستحب است یا نه؟

شاگرد: اتفاقاً سؤال مطرح میشود که در فرضی بوده که همه استهلال کردند اما ندیدند، یا ... .

استاد: برای ثبوت شرعی اول ماه است. برای احتمال یوم الشک بودن. یعنی وقتی یک مرأه گفت، احتمال عقلائی میآید؟

شاگرد: یک وقت هست که او گفته و ما اصلاً به استهلال نرفتهایم. ولی فرض کنیم در همین صورتی که من عرض کردم او گفته هلال را دیدم.

استاد: فرض خوبی است. صد نفر ندیدند اما یک زن میگوید که من دیدهام. روایت اینجا را میگیرد یا نمیگیرد؟

شاگرد: بستگی دارد که «شبهه» را چه معنایی بکنیم. ولی از حیث عقلاء، به نظرم احتمال عقلائی نیست. هرچند ممکن است که احتیاط بکند. یعنی ولو احتمالش عقلائی نباشد. در این موارد به قدری محتمل زیاد است، ولو یک نفر هم بگوید به فضای احساسی میرود. یعنی بیش از اینکه حالت شناختی باشد، فضای احساسی است. یعنی به قدری برای او مهم میشود که بهخاطر این هم احتیاط میکند، درعینحالی که احتمالش غیرعقلائی است.

استاد: ببینید الآن عقلائیت آن را تنها به کمّ احتمال میزنید. میگویید احتمال یک در صد است، با اینکه احتمال عقلائی نیست، ولی احتیاط میکنند. درحالیکه منظور ما مجموع حاصل ضرب احتمال و محتمل است. یعنی عقلاء این کار را میکنند. یعنی عقلاء تنها نگاه نمیکنند که احتمال نود در صد است یا یک درصد است. احتمال یک در صد که نبای کشته شود، وقتی احتیاط میکنید، یعنی احتیاط عقلائی نیست ولی اعتناء میکنند؟! اینطور نیست.

شاگرد: بله، ولی یک جایی هم هست که گویا حالت احساسی است. یعنی حالت شناختی ندارد که بخواهیم با هم بافته احتمال و محتمل صحبت کنیم.

استاد: یعنی میفرمایید حالت احساسی غیر از مسأله شناختی است.

والحمد لله رب العالمین